



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، سطر شماره ۱۲۷۰

چشم دریا دیگرست و کف دگر
کف بهل وز دیده دریا نگر

جنبش کفها ز دریا روز و شب
کف همی بینی و دریا نه عجب

ما چو کشتیها بهم بر می‌زنیم
تیره‌چشمیم و در آب روشنیم

ای تو در کشتی تن رفته به خواب
آب را دیدی نگر در آب آب

آب را آبیست کو می‌راندش
روح را روحیست کو می‌خواندش

مولوی، دیوان شمس، شماره ۱۵۲۰

به صورت کمترم از نیم ذره
ز روی عشق از عالم فزونم

یکی قطره که هم قطره‌ست و دریا
من این اشکال‌ها را آزمونم

نمی‌گویم من این این گفت عشق است
در این نکته من از لایعلمونم